

آسیب‌شناسی تحزب در ایران

دکتر ابراهیم یزدی

۱) تحولات سیاسی اخیر در آرایش نیروهای سیاسی از یک‌طرف و تشکیل احزاب سیاسی جدید از طرف دیگر، حاکی از آن است که مبارزان سیاسی به ضرورت تشکیل احزاب سیاسی به‌عنوان پیش‌نیاز توسعه‌ی سیاسی توجه پیدا کرده‌اند. این به‌نوبه‌ی خود بسیار مهم و امیدوارکننده است. اما تشکیل احزاب یک مسأله است و عملکرد حزبی و دوام آن‌ها مسأله‌ای جدی‌تر؛ سابقه‌ی تاریخی حاکی از کوتاهی عمر احزاب سیاسی است. بحث آسیب‌شناسی تحزب در ایران اگر چه مدت‌هاست در میان طیف گسترده‌ای از روشن‌فکران مطرح می‌باشد، اما بررسی این مسأله می‌تواند همچنان مفید و آموزنده باشد.

۲) آسیب‌شناسی واژه‌ای است فارسی معادل پاتولوژی (Pathology) در علوم پزشکی. پاتولوژی یا آسیب‌شناسی، علم مطالعه و بررسی ویژگی‌های اساسی بیماری‌ها به‌خصوص تغییرات ساختاری (Structural) و کارکردی (Functional) در سلول‌ها، بافت‌ها و ارگان‌های موجود زنده بر اثر بیماری تعریف شده است. علاوه بر این، در آسیب‌شناسی، هر وضعیت غیرعادی، غیرطبیعی یا انحراف در ساختارها و کارکردها مورد بررسی قرار می‌گیرد، تعریف شده و تشخیص داده می‌شود.

منظور از آسیب‌شناسی تحزب در ایران این است که ببینیم با توجه به این‌که حزب یک پدیده‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با ویژگی‌های عادی و نرمال و ساختارها و کارکردهای مشخص و تعریف‌شده می‌باشد، چرا جامعه‌ی ایرانی غیرحزبی مانده است؟ چرا احزاب قوی، ماندگار و تأثیرگذار در صحنه‌ی سیاسی ایران حضور ندارند؟ برای پاسخ به این پرسش نیاز به بررسی آسیب‌شناسانه است؛ اما وقتی می‌پرسیم که چرا جامعه‌ی ایرانی چنین مانده است، از آسیب‌شناسی عبور کرده‌ایم و وارد قلمرو علم‌الاسباب یا سبب‌شناسی اتیولوژی (Etiology) یک وضعیت بیمارگونه و غیرعادی شده‌ایم.

اتیولوژی واژه‌ای رایج در شاخه‌ی علوم پزشکی برای فهم و بیان علل و اسباب بیماری‌ها، بیماری‌زایی یا آسیب‌زایی یا پاتوژنیز (Pathogenesis) است؛ اما آسیب‌شناسی پزشکی شاخه‌هایی دارد نظیر آسیب‌شناسی مقایسه‌ای یا تطبیقی، آسیب‌شناسی تجربی، آسیب‌شناسی عمومی یا تخصصی (اطفال، جراحی و...) آسیب‌شناسی بیماری‌ها در اطفال با اشخاص عادی یا سالمندان متفاوت است و هر یک ویژگی‌های خود را دارد. در آسیب‌شناسی تحزب، نمی‌توان وضعیت احزاب در یک جامعه‌ی مدرن و توسعه‌یافته را با یک جامعه‌ی در حال توسعه یا جامعه‌ی در حال انتقال مقایسه کرد. علل انفعال سیاسی مردم و روی‌گردانی آنان از احزاب در جامعه‌ی توسعه‌نیافته و پیشا-دموکراسی با یک جامعه‌ی دموکراتیک و توسعه‌یافته متفاوت است. دریافت و فهم این تفاوت‌ها در تشخیص آسیب‌شناسی در علل و اسباب وضعیت‌های بیمارگونه، مهم و ضروری می‌باشد.

۳) جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی در حال انتقال (Transitional Society) است و علاوه بر دارا بودن ویژگی‌های یک جامعه‌ی در حال انتقال از وضعیت‌های شکل‌گرفته‌ی تاریخی-سنتی به یک جامعه‌ی جدید و در حال دگردیسی (Transformation)، بسیاری از هنجارها و رفتارهای فردی و جمعی جامعه،

در حال دگرگونی و تغییر در شکل و محتوا است. در جامعه‌ی در حال انتقال و دگردیسی، همگنی و یکنواختی در رفتارها، آرا، عقاید و اندیشه‌ها وجود ندارد بلکه طیفی گسترده از اندیشه‌ها و رفتارها قابل مشاهده است. در آسیب‌شناسی برای بررسی وضعیت یک بافت، برشی از بافت تهیه می‌شود و پس از انجام اقدامات آزمایشگاهی، وضعیت بافت زیر میکروسکوپ مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در یک بافت سالم، اجزای مختلف بافت سلول‌ها به‌سامان هستند و از نظم معینی برخوردارند. اما در یک سلول یا بافت معیوب و بیمار، این نظم وجود ندارد. در جامعه‌ی در حال انتقال، نظم شکل‌گرفته در یک جامعه‌ی سنتی دیده می‌شود. تنوع و تکثر افکار و اندیشه‌ها و اختلاف آرا، ویژگی طبیعی جامعه‌ی بشری است اما در جامعه‌ی در حال انتقال و دگردیسی این تنوع به‌مراتب بیشتر و متنوع‌تر است و به‌همان اندازه هم برخورد آرا و عقاید بیشتر و قوی‌تر است.

۴) پدیده‌ی حزب در گفتمان سیاسی- فرهنگی ایران از دو منظر قابل بحث و بررسی است. از یک منظر، حزب یک گروه انسانی با ایدئولوژی واحد تعریف شده است. در ادبیات دینی، واژه‌ی حزب به‌همین معنا، هم برای یکتاپرستان (حزب الله) و هم برای حزب شیطان به‌کار رفته است. همه‌ی انبیا و رسولان الهی یک جهان‌بینی و یک ایدئولوژی دارند و یک حزب محسوب می‌شوند اما از منظر دیگر، حزب به‌عنوان نوعی از سامان‌یافتگی سیاسی، پدیده‌ی جدیدی در جوامع دموکراتیک امروزی است. در جامعه‌ای که حقوق و آزادی‌های اساسی ملت نهادینه شده‌باشد، منطقی‌ترین، عملی‌ترین و بهداشتی‌ترین شیوه‌ی قابل قبول، دخالت مردم در سرنوشت خود از طریق تشکیل احزاب سیاسی است. احزاب سیاسی جدید با آن معنا و مفهوم حزب در گفتمان قرآنی متفاوت است. در آن‌جا حزب، یک جریان فکری تام و کلی است اما در جامعه‌ی جدید ممکن است احزاب متعددی تشکیل شوند که همه به یک جریان عام سیاسی یا اقتصادی یا ایدئولوژیک تعلق نداشته باشد.

۵) زیربنای نظری و علمی تشکیل حزب در جامعه‌ی جدید عبارت است از:

الف) قبول اصل تکثر یا تنوع و گوناگونی افکار و اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی.

ب) پذیرفتن نظری و عملی اصل تساهل (Tolerance) و این که نفع مشترک صاحبان همه‌ی آرا و عقاید در تحمل حضور یکدیگر است.

ج) قبول اصل سازگاری (Compromise) یا همکاری و تعامل میان اندیشه‌های متفاوت و حتی متضاد. تساهل اگرچه ضروری است اما بار منفی معرفتی دارد. صاحبان اندیشه‌های متفاوت حضور یکدیگر را تحمل می‌کنند اما این کافی نیست؛ بقای جامعه‌ی جدید نیازمند تعامل و همکاری میان همه‌ی صاحبان آرا و عقاید است.

د) پذیرفتن اصلی نسبی بودن حق و باطل در قلمرو انسان و پرهیز از مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی.

۶) در جامعه‌ی جدید، تنوع آرا و عقاید شهروندان یک مشکل کلیدی و اساسی برای تحقق حاکمیت ملت محسوب می‌شود. چه‌گونه می‌توان با حجم عظیمی از آرا و عقاید گوناگون مردم، به اتفاق نظر ضروری برای اداره‌ی جامعه نایل آمد؟ احزاب سیاسی در واقع ساختارهای اجتماعی هستند که آرا و عقاید متنوع شهروندان در موضوعات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در چند واحد کلان سازماندهی می‌کنند و اجرا

و تحقق آن‌ها را پی‌گیری می‌نمایند. به عبارت دیگر احزاب سیاسی ابزارهای عملی اعمال حق حاکمیت ملت در جامعه‌ی جدید می‌باشند. بدون وجود احزاب سیاسی و بدون امکان حضور و مشارکت آنان در فرآیند تحقق مردم‌سالاری، هرگز حاکمیت ملت نهادینه نخواهد شد. بنابراین برخلاف مخالفان تحزب که ادعای کنند حزب برای وحدت ملی زیانبار است، احزاب ابزار اصلی تجمیع افکار پراکنده‌ی مردم می‌باشند و در خدمت وحدت ملی و مردم‌سالاری هستند. این سخنان را علیه تحزب، سخن‌گویان و مقامات ذی‌نفع در یک حکومت توتالیتر و استبدادی که توده‌گرایی را در خدمت خود می‌بینند، ابراز می‌کنند؛ به خصوص اگر پایه‌های قدرت حکومت، بر احساس خام و توسعه‌نیافته‌ی مذهبی یا ایدئولوژی شبه‌مذهبی باشد و بتوانند با توده‌های مردم ارتباط ذهنی غیرارگانیک و توده‌وار برقرار سازند. این نوع حکومت‌ها حضور توده‌وار مردم را بر ساماندهی آن‌ها در احزاب و تبدیل آن به نیروی مؤثر سیاسی ترجیح می‌دهند.

(۷) فعالیت نُرمال یا بهینه‌ی احزاب سیاسی، تنها در جامعه‌ای که دموکراسی در آن نهادینه شده باشد، میسر است. فعالیت احزاب در یک جامعه‌ی پیشا-دموکراسی را نمی‌توان با جامعه‌ی دموکراتیک مقایسه کرد. در جامعه‌ی پیشا-دموکراسی، هدف کلان و عمده‌ی تمام احزاب و قشرهای اجتماعی، تأمین آزادی‌های اولیه است که بخشی از آن یا نتیجه‌ی تحقق آن، امکان فعالیت سیاسی و اجتماعی گروهی در قالب احزاب یا انجمن‌های غیردولتی، صنفی و حرفه‌ای است؛ به عبارت دیگر، در جامعه‌ی پیشا-دموکراسی به جای احزاب سیاسی باید از جنبش‌های سیاسی سخن گفت؛ جنبش‌هایی که مسأله‌ی اصلی و محوری آن‌ها تأمین حق حاکمیت مردم و انتخابی کردن، قانونمند کردن یا مشروط کردن نهادهای قدرت است. در جامعه‌ی دموکراتیک، احزاب سیاسی برای تأثیرگذاری بر ماهیت و عملکرد قدرت به تدوین و ارایه‌ی اهداف و برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود و مهندسی حرکت سیاسی برای ورود به قدرت می‌پردازند، اما در جوامع پیشا-دموکراسی نظیر ایران، در حرکت احزاب سیاسی مسایل و موضوعات سیاسی و مهندسی تأمین حقوق اساسی، اولویت و محوریت دارند و نیاز به تدوین یا ارایه‌ی برنامه‌های اقتصادی کم‌تر احساس می‌شود. بسیاری از احزاب، مواضع اقتصادی حداقل در سطح کلان دارند و می‌توانند برنامه‌های جامع خود را ارایه دهند؛ درحالی‌که مسایل سیاسی اولویت اساسی دارند، ارایه‌ی برنامه‌های اقتصادی موضوعیت جدی ندارد (مصادق همان است که کسی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گرفت).

(۸) در بررسی مشکل احزاب، یک‌سری واژه‌ی پزشکی مورد استفاده قرارگرفت که در ادامه نیز می‌شود همچنان از واژه‌های پزشکی برای بیان منظور سود برد. اگر بپذیریم تحزب در ایران دچار اختلال و رنجوری است، نیاز به بررسی دو مسأله‌ی دیگر داریم: یکی علایم این وضعیت نامطلوب و غیررسمی و دیگری علت‌ها و اسباب بروز چنین علایم و وضعیتی. توضیح هرکدام از آن‌ها به این قرار است:

الف) علایم

(۸-۱) حزب‌گریزی یا فویبای تحزب: فویبای در اصطلاح به ترس موهوم از یک امر واقعی یا خیالی گفته می‌شود. ما ایرانیان از کار جمعی و گروهی گریزان هستیم. خواه این کار جمعی از نوع اقتصادی باشد یا

فرهنگی یا سیاسی (و حزبی). کار فردی، علی‌الاطلاق از کار جمعی آسان‌تر است. تصمیم‌گیری و حرکت برای یک فرد مجرد به مراتب راحت‌تر از یک فرد متأهل است. در ایران، ما در ورزش‌های فردی نظیر کشتی و وزنه‌برداری خوب می‌درخشیم اما در ورزش‌های گروهی نظیر والیبال یا فوتبال مشکل همکاری و هماهنگی داریم. فعالیت اقتصادی فردی به مراتب ساده‌تر و موفقیت‌آمیزتر از فعالیت اقتصادی جمعی در یک شرکت است. از میان فعالیت‌های جمعی و گروهی، فعالیت سیاسی-حزبی از همه مشکل‌تر و پیچیده‌تر است و بالاخره فعالیت سیاسی-حزبی در ایران، از بسیاری از نقاط جهان مشکل‌تر است. یک نمونه‌ی از این جمع‌گریزی، فرار از تحزب است. برخی از فعالان سیاسی وجود دارند که صادق، پاک و فداکار هستند اما افتخار می‌کنند که در هیچ حزبی نیستند و عملاً منفردبودن و عضو حزب نبودن را به‌عنوان یک ارزش، تبلیغ می‌کنند؛ اما این نه یک ارزش بلکه ضد ارزش است. من درحالی‌که به برخی از این بزرگواران نهایت احترام و ارادت را دارم اما این روحیه را برای توسعه‌ی سیاسی مضر می‌دانم. این غیراجتماعی بودن و گریز از کار جمعی سیاسی، مانع ذهنی و رفتاری بر سر راه قدرت و توسعه‌ی احزاب سیاسی است.

۲-۸) مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی: ما عموماً دنیا را به‌صورت مطلق سیاه یا مطلق سفید می‌بینیم، خواهان "همه" یا "هیچ" هستیم. کار حزبی و گروهی مستلزم همکاری با دیگران است. این همکاری زمانی مستمر می‌گردد که نگاه ما به افراد مطلق خوب یا مطلق بد، مطلق دوست یا مطلق دشمن نباشد. نه من به آن اندازه آدم بد و شروری هستم که مخالفان و دشمنانم مدعی هستند و نه صاحب همه‌ی کمالاتی که دوستان از من ارایه می‌دهند. تعمیم و تسری این مطلق‌گرایی به دوست و دشمن مانع از آن است که ما معایب، نواقص و کمبودهای دوستان را از یک‌طرف و محاسن و نقاط قوت دشمنان و مخالفان خود را از طرف دیگر بدانیم. نه در حق دوست و نه در حق دشمن، حق و عدالت و انصاف رعایت نمی‌شود. اشعار نغز و گزافه در حق دوستان می‌گوییم و هجوها در حق دشمنان و مخالفان. ایگو یا "من" بسیار بادکرده‌ای داریم و با کم‌ترین تلنگری واکنش‌های نامتعارف نشان می‌دهیم. هر یک از ما به‌نوعی دچار خودشیفتگی (نارسیسم) هستیم. بروز نامتعارف این خصلت‌ها، همکاری‌های جمعی را متوقف می‌سازد. پس مطلق‌نگری وقتی در حکومت‌ها و حامیان قدرت بروز می‌کند، بزرگ‌ترین آسیب‌ها را دارد می‌سازد. شعار "همه با هم" جای خود را به شعار "همه با من" و "یا با منی یا بر منی" می‌دهد. حکومت‌ها هم به چیزی کم‌تر از اطاعت مطلق و بیچون و چرا رضایت نمی‌دهند.

ترس بیمارگونه از جمع و جماعت در حاکمان به انواع و اشکال مختلف بروز پیدا می‌کند و سبب می‌شود هیچ تجمعی را، چه سیاسی و چه فرهنگی برنتابند؛ گردهم‌آیی و کار جمعی پنج‌نفر را هم برنمی‌تابند. فویبای حزبی در حاکمان جامعه‌ی توسعه‌نیافته، بسیار آسیب‌زا است و از رشد تحزب و کار جمعی و گروهی جلوگیری می‌کند.

۳-۸) آفت سلطه‌گری و سلطه‌پذیری: مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی، ما را به جایی می‌برد که خواهان مهار مطلق روابطمان با دیگران، خواه در یک شرکت تجاری-صنعتی یا یک حزب سیاسی، هستیم و جمع به‌وجود آمده به‌سرعت به دو گروه تقسیم می‌شود: یک گروه سلطه و هژمونی خود را حاکم می‌کند و بقیه هم آن‌را می‌پذیرند و به آن گردن می‌نهند. این پدیده‌ی غیربهداشتی، آفت بسیاری از احزاب سیاسی

ایران طی ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته بوده است. پس از تشکیل حزب، به تدریج این وضعیت دوگانه به وجود آمده است و به دنبال آن جمعی که خود را در تأسیس و حرکت و رشد حزب مؤثر می‌دانسته‌اند، در واکنش به این سلطه و هژمونی گروهی دست به انشعاب زده‌اند یا بعضاً بی‌سروصدا خود را کنار کشیده‌اند. مرحوم جلال آل‌احمد که خود زمانی از نویسندگان برجسته‌ی عضو حزب توده بود، در توضیح علل انشعاب از حزب توده، همین نکته را یادآور می‌شود. آل‌احمد پس از جدایی از حزب توده با خلیل ملکی و سایر دوستان فعالیت سیاسی خود را در قالب دیگری ادامه داد اما باز پس از چندی بی‌سروصدا از این مجموعه هم کناره‌گیری کرد. وی در گفت‌وگویی با دانشجوین، علت کناره‌گیری خود را همان وضعیتی ذکر می‌کند که در حزب توده آن‌را تجربه کرده بود.

۴-۸) خصلت‌های منفی فردی: خصلت‌هایی همچون خودبینی، خودخواهی، خودپرستی و خودمحوری از عوامل بازدارنده‌ی کار جمعی است. به قول مهندس بازرگان:

"شاید در هیچ‌جای دنیا فردیت و خودمحوری به‌اندازه‌ی ایران نیست. ما وقتی که نخواهیم و نتوانیم دور هم جمع شده، همکاری و همراهینماییم، نه مواهب طبیعی و درآمدهای ملی ما را خوشبخت خواهد کرد، نه از علم و فن بهره خواهیم گرفت و نه هوش و بینایی و نه حسن تشخیص‌های سیاسی رفع گرفتاری‌هایمان را خواهد کرد."

در درون هر یک از ما ایرانی‌ها "شاه" کوچکی نشسته است و "حکم" می‌راند. این شاه نفس درون ما، در فرصت‌های مناسب خود را بروز می‌دهد. یک نمونه‌ی آشکار آن، رانندگی ماست. هنگامی که پشت فرمان می‌نشینیم و خود را فرمانده و سکان‌دار وسیله‌ی نقلیه‌ی خود حس می‌کنیم، شاه درون ما حاکم می‌شود. هرطور دلمان خواست رانندگی می‌کنیم، بوق می‌زنیم به چپ و راست می‌پیچیم، می‌ایستیم، پارک می‌کنیم، سرعت می‌گیریم، از چراغ قرمز عبور می‌کنیم، حتی در بزرگراه برخلاف جهت می‌رانیم؛ درست مثل یک مستبد به تمام معنا. در تمام گروه‌ها، احزاب و قشرهای جامعه از چپ و راست، لیبرال، سوسیالیست، محافظه‌کار و سنت‌گرا علایم یادشده دیده می‌شود. همه‌ی این گروه‌ها از بروز این علایم رنجور هستند؛ اما شدت و ضعف آن متفاوت است. در میان روشن‌فکران شدت بروز این علایم و پیامدهای آن بیش‌تر است تا در میان محافظه‌کاران و سنت‌گرایان. برای این مشکل دو دلیل عمده‌می‌توان برشمرد، اول این‌که جهان‌بینی سنت‌گرایان علی‌الاطلاق بر محور کیش شخصیت و تبلیغ و پرورش آن استوار است. مبانی و اصول حاکم در روابط سیاسی-اجتماعی مبتنی بر کیش شخصیت، هم‌آهنگ با جهان‌بینی، حکومت فردی و بازسازی استبداد در قالب دیگری است. دوم این‌که انسجام سنت‌گرایان به‌علت محوربودن باورهای سنتی، بیش‌تر است.

بروز هر یک از علایم یادشده در کارهای دسته‌جمعی، زهری کشنده است و هر جمعی را برهم می‌زند. آن‌چه اشاره شد، علایم ناهنجاری بوده‌است نه علل و اسباب ناهنجاری.

ب) سبب‌ها

چرا ما ایرانی‌ها این ویژگی‌های رفتاری را داریم؟ چرا این رفتارها در روابط اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی ما بروز پیدا می‌کند؟

همان‌طور که اجمالاً اشاره شد، این‌ها علایم هستند؛ علایم بیرونی یک آسیب با اتیولوژی یا اسباب آن آسیب متفاوت است.

علت‌های متعددی می‌توان برای این رفتارهای بیمارگونه ذکر کرد اما در میان تمام علل و اسباب، شاید بتوان گفت که استبداد کهن از مهم‌ترین علت‌ها و علت تامه است؛ توضیح آن‌که، استبداد را نباید تنها در چارچوب مناسبات سیاسی تعریف و توجیه کرد. مناسبات سیاسی یک بُعد استبداد است! در نظام‌های استبدادی ابعاد دیگر این مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، مدیریتی، با ساختار سیاسی هم‌آهنگ می‌باشد. به‌عنوان مثال مدیریت کلان کشور در دوران استبداد سلطنتی، متمرکز بود. شاه محور و نقطه‌ی کانونی مدیریت کلان بود و قدرت مطلق را داشت؛ غلظت یا وزن مخصوص قدرت نهاد‌های مدیریت، با دوری یا نزدیکی آن‌ها به کانون قدرت نسبت معکوس داشت؛ به‌این معنا که فاصله‌ی بیش‌تر از کانون اصلی قدرت، برابر بود با قدرت کم‌تر. در تمام نظام‌های استبدادی این پدیده وجود دارد. در نظام‌های دموکراتیک، قدرت به‌طور کم‌بیش یکنواخت توزیع شده است. متأسفانه بعد از انقلاب، این رابطه و نسبت معکوس میان وزن مخصوص قدرت با نهاد‌های قدرت، یعنی مدیریت متمرکز همچنان باقی مانده است. بحث ما درباره‌ی مدیریت نیست بلکه مثالی است برای فهم این‌که استبداد، یک سیستم یا نظام است و اجزای آن در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و مدیریت، همه با هم هم‌آهنگ می‌باشد. نظام استبدادی، فرهنگ خاص خود را دارد. در مبارزه با استبداد، برهم‌زدن نظم و ساختار سیاسی به سرعت امکان‌پذیر است. با یک انقلاب مردمی ساختار سیاسی نظام استبدادی فروریخت؛ اما مناسبات اقتصادی شکل‌گرفته‌ی هم‌آهنگ با ساختار سیاسی استبداد، هنوز به‌طور مؤثری وجود دارد ولی از آن بدتر، فرهنگ استبدادی است که در جان و دل و روح مردم استبدادزده جا گرفته و ریشه دوانیده است.

علایم بیماری استبدادزگی که به آن‌ها اشاره شد، ژنتیکی و ارثی نیست. در کروموزوم‌های ما ایرانیان ژن مخصوص استبداد وجود ندارد بلکه فرهنگ استبدادی در شکل سنت‌ها یا هنجارهای رفتاری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ به‌عبارت دیگر امر محتوم نمی‌باشد و کاملاً قابل درمان و از این بردن است. برای روشن‌شدن مسأله، باز هم یک مثال پزشکی بزنم؛ در برخی از نقاط جهان، از جمله در منطقه‌ای در فارس و مصر مردم یک منطقه یا دهکده تماماً کوتوله بودند، سال‌ها تصور می‌شد کوتوله‌گی (Dalanfism) یک بیماری ارثی و غیرقابل درمان است؛ اما مطالعات انجام‌شده نشان داد که بدن این افراد فاقد فلزی به‌نام روی (Zn) می‌باشد.

این فلز از اجزای اصلی آنزیم‌ها و پروتئین‌های خاص، نظیر هورمون‌های بدن انسان و پستانداران است. فقدان یا کمبود این فلز موجب اختلال در سنتز یا تولید این هورمون‌ها در بدن می‌شود. و به‌دنبال آن، فقر هورمون باعث عدم رشد فیزیکی یا کوتوله‌ماندن می‌شود. هنگامی‌که به آب مصرفی این مناطق، مثلاً در هنگام تهیه‌ی خمیر و نان، روی (Zn) اضافه شد و نیاز بدن افراد تأمین‌گردید، به‌تدریج مردم این مناطق رشد طبیعی خود را که چندین نسل متوقف مانده بود، باز یافتند.

در آسیب‌شناسی تحزب در ایران، علایم مذکور محصول یا انعکاس بیماری سرطان استبداد است. استبداد علت تامه و نابودکننده‌ی روابط و دیدگاه‌های ناسالم در تخریب همکاری‌های جمعی است. جامعه‌ی استبدادزده، نظیر مزرعه‌ای آفت‌زده است که در آن، گیاهان و محصول رشدیافته از بین می‌رود.

اما سرطان استبداد غیرقابل درمان نیست. در علم پزشکی و درمان بیماری‌ها گفته می‌شود که پیش‌گیری، ارزان‌تر و مؤثرتر از درمان است. برای پیش‌گیری از استبدادزدگی و اکسنی وجود ندارد؛ برای درمان استبداد دارو و سرم وجود ندارد؛ برای مقابله با آن عزم و حرکت ملی ضروری است. هنگامی که آفت نباتی در منطقه‌ای بروز پیدا می‌کند و محصولات کشاورزی در معرض خطر نابودی قرار می‌گیرند، مبارزه‌ی فردی یا ناامیدی کارساز نیست بلکه کشاورزان باید در یک اقدام جمعی تمام منطقه را سم‌پاشی کنند. برای درمان بیماری استبدادزدگی، به یک جنبش یا نهضت همگانی برای آگاهی از بیماری و مبارزه با علایم و آثار آن نیازمندیم. هر یک از ما ایرانی‌ها ناقل ویروس مهلک استبداد است؛ برای مقابله با آن، همه باید آگاهانه بکوشیم. این‌که انجمن‌های غیردولتی (NGO)، سندیکا، اتحادیه، حزب و... درست کنیم، کافی نیست؛ کوشش‌های ما تنها هنگامی به نتیجه می‌رسد که هر یک از ما که در این نهادهای مدنی حضور پیدا می‌کنیم، آگاهانه با خصلت‌ها و هنجارهای نامطلوب ناشی از این بیماری مقابله کنیم و این امر مستلزم سعه‌ی صدر، تقوی، گذشت و فداکاری است. همه‌ی ما به درجات متفاوت، خودمحور و خودشیفته هستیم. همکاری جمعی در قالب یک سازمان در هر کجای دنیا محدودیت ایجاد می‌کند اما اگر ارزش دموکراسی را می‌دانیم، باید آماده باشیم هزینه‌ی آن را هم بپردازیم. دندان روی جگر گذاشتن و تسلیم رأی و نظر جمع‌شدن، هزینه‌ای است که کم‌تر از زندان رفتن و شکنجه‌دیدن نیست. بسیاری از ما رنج زندان را راحت‌تر از تلنگر به ایگوهای بادکرده‌ی خود تحمل می‌کنیم.

برای ما هیچ راهی جز این وجود ندارد. "لن تتالوا البر حتی تنفقوا مُمّا تحبون" طعم نیکی را هرگز نخواهید چشید مگر از آن‌چه دوست دارید، مایه بگذارید.

خداوند می‌فرماید: "ان الله لایغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان نفس‌ها یا رفتارهای بازدارنده‌ی خود را تغییر دهند. کار حزبی یعنی گردهم‌آیی و کار جمعی همراه با سازمان‌یافتگی؛ یعنی همکاری و هماهنگی افراد برای یک هدف و برنامه‌ی واحد. در حزب با گردهم‌آیی و هماهنگی و همکاری، کاری که یک فرد از جهات ذهنی، معنوی و مادی نمی‌تواند انجام دهد، صورت می‌گیرد. این یعنی همان‌که: "قدرت خدا پشتیبان جماعت است"

۹) ضرورت همکاری احزاب با یکدیگر: گفته شد که تنوع آرا و عقاید در جامعه‌ی بشری و متأثر از آن کثرت احزاب، اجتناب‌ناپذیر است. چه در جامعه‌ی دموکراتیک و چه در جامعه‌ی پیشا دموکراتیک رقابت میان احزاب وجود دارد اما در هر دو مرحله، همیشه مسایل و موضوعاتی وجود دارد که همکاری و هماهنگی میان احزاب را صرف‌نظر از هم‌اندیشی یا دگراندیشی ایجاب می‌کند.

در جوامع پیشا-دموکراسی نظیر کشور ما، تأمین شرایط مناسب قانونی و ایجاد جوّ سیاسی-فرهنگی هم‌آهنگ با فعالیت‌های جمعی، می‌تواند محور همکاری میان احزاب باشد؛ احزاب علی‌الاصول به دنبال آزادی فعالیت‌های حزبی خود هستند. توسعه‌ی حزب یعنی دعوت مردم به ترک انفعال و بی‌تفاوتی، ترک کار فردی، خروج از صدف تنگ خودخواهی‌ها و ورود به عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی جمعی. نفع همه‌ی احزاب در اجرای قانون است، بنابراین احزاب می‌توانند پیرامون این محورها با هم هماهنگی و همکاری نمایند و فضا سازی کنند.

در عالم اقتصاد و تجارت و تولید وقتی یک محصول جدید و نوظهور به بازار می‌آید، فروش آن نیاز به فرهنگ‌سازی دارد. تمام شرکت‌های سازنده به‌رغم رقابت با هم، برنامه‌های تبلیغاتی مشترکی را در راستای تغییر الگوی مصرف مردم اجرا می‌کنند؛ مثلاً وقتی شرکت‌های تولیدکننده محصولی را تولید می‌کنند، اول می‌بایستی مردم را به استفاده از آن محصول ترغیب کنند. بنابراین ابتدا تبلیغات عام و مشترکی را به اجرا می‌گذارند و وقتی مردم قانع شدند که از آن محصول استفاده کنند، هر سازنده‌ای با تبلیغ مزایای محصول خود، بخشی از بازار مصرف را به خود اختصاص می‌دهد.

در کشوری مثل ایران، نفع مشترک تمام احزاب از راست تا چپ، محافظه‌کار یا لیبرال و... در تبلیغ تحزب است. خانهای احزاب متأسفانه گرفتار تعارضات درونی است که خود این از نشانه‌های بروز همان بیماری است که به آن اشاره شد. حل این تعارضات، چالشی برای تمام احزاب است. راه حل برون رفت از بحران، تأمین سیطره و هژمونی یک گروه یا جریان خاص نیست بلکه رسیدن به تفاهم و توافق برای همزیستی مسالمت‌آمیز است. در صورتی که خانهای احزاب به حل این بحران موفق نشود و بتواند آن حد از توسعه‌یافته‌گی سیاسی را به نمایش بگذارد که احزاب با هم به‌رغم تمام اختلافات همکاری کنند، در آن صورت می‌توان با تبلیغ آسیب‌های تحزب، پیامدهای استبدادزدگی را به حداقل کاهش داد و راه را برای ورود به توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی هموار ساخت.